



عکس: مجید طالبی

در گفت‌وگوی نویسنده «دسته دختران» با «ایران» مطرح شد

جنگ چهره زنانه ندارد

گفت‌وگو

فیلم «دسته دختران» روایتی آزاد از مقاومت دختران ایران در روزهای آغازین جنگ و حماسه ۲۴ روزه خرمشهر است. منیره قیدی به در اولین تجربه کارگردانی اش «ویلاهی‌ها» سراغ ناگفته‌های جنگ رفت و زنان و دختران در محوریت داستان قرار داشتند. در این فیلم نیز با نگاه زنانه مقاومت و ایثار زنان را این بار نه در پشت جبهه بلکه در فضای خط مقدم و چند متری دشمن تصویر کرده است. به بهانه آکسرن این فیلم با میلادا اکبرنژاد که منیره قیدی و ابراهیم امینی را در نگارش فیلمنامه همراهی کرده است، به گفت‌وگو نشستیم.

در فیلم «دسته دختران» برای اولین بار با قهرمانان زن مواجه هستیم که در خط مقدم حضور نظامی و مسلحانه دارند و بر خلاف تصور غالب حضورشان به شکل امدادی و پشتیبانی نیست، چطور به داستان این دسته رسیدید و تا چه میزان از قصه آنها بر مبنای واقعیت است؟

از اتفاقات آن چند روز قبل از اشغال خرمشهر هر قدر هم گفته شود، کم است و در همین کم‌گویی‌ها، سهم زنان مفاهمی که ماندند و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در مقاومت خرمشهر که آن روزها جان گل کشور بود و همچنان هم هست، شریک شدند، خیلی اندک‌تر است. درباره آن روزهای خرمشهر ما هم ایده‌های متنوعی داشتیم اما از همان ابتدا نگاهمان این بود که باید داستان زنانه باشد. تلاش کردیم داستان‌های متعددی از آن روزها را به صورت مکتوب، شفاهی، مستند و داستانی بخوانیم و بشنویم. در میان جست‌وجوها به مصاحبه‌ها و آدم‌هایی برخوردیم که به جای اینکه امدادگر و پرستار باشند یا نان بپزند و خیاطی کنند، تصمیم گرفته بودند بچنگند. در واقع داستان ریشه در واقعیتی دارد که از دل مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها و کتاب‌های خاطرات برآمده اما اینکه تا چه میزان با واقعیت‌های محض انطباق دارد، باید بگویم سعی کردیم غیرواقعی نباشد و دیگر اینکه محتمل باشد یعنی بتوانیم روایتی از آن را در واقعیت‌هایی که گفته، نوشته یا مصاحبه شده جست‌وجو کنیم. حال اینکه این دسته، چند نفر بوده، چه کارکنانه‌هایی داشته، هر کدام از شخصیتی واقعی وام گرفته شده یا حاصل تلاقی چندین شخصیت در دل یک کارکنان آمده از جمله مواردی است، که به نفع ماجراجویی‌های داستان، دستمان را باز گذاشتیم.

از اتفاقات آن چند روز قبل از اشغال خرمشهر هر قدر هم گفته شود، کم است و در همین کم‌گویی‌ها، سهم زنان مفاهمی که ماندند و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در مقاومت خرمشهر که آن روزها جان گل کشور بود و همچنان هم هست، شریک شدند، خیلی اندک‌تر است. درباره آن روزهای خرمشهر ما هم ایده‌های متنوعی داشتیم اما از همان ابتدا نگاهمان این بود که باید داستان زنانه باشد. تلاش کردیم داستان‌های متعددی از آن روزها را به صورت مکتوب، شفاهی، مستند و داستانی بخوانیم و بشنویم. در میان جست‌وجوها به مصاحبه‌ها و آدم‌هایی برخوردیم که به جای اینکه امدادگر و پرستار باشند یا نان بپزند و خیاطی کنند، تصمیم گرفته بودند بچنگند. در واقع داستان ریشه در واقعیتی دارد که از دل مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها و کتاب‌های خاطرات برآمده اما اینکه تا چه میزان با واقعیت‌های محض انطباق دارد، باید بگویم سعی کردیم غیرواقعی نباشد و دیگر اینکه محتمل باشد یعنی بتوانیم روایتی از آن را در واقعیت‌هایی که گفته، نوشته یا مصاحبه شده جست‌وجو کنیم. حال اینکه این دسته، چند نفر بوده، چه کارکنانه‌هایی داشته، هر کدام از شخصیتی واقعی وام گرفته شده یا حاصل تلاقی چندین شخصیت در دل یک کارکنان آمده از جمله مواردی است، که به نفع ماجراجویی‌های داستان، دستمان را باز گذاشتیم.

از اتفاقات آن چند روز قبل از اشغال خرمشهر هر قدر هم گفته شود، کم است و در همین کم‌گویی‌ها، سهم زنان مفاهمی که ماندند و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در مقاومت خرمشهر که آن روزها جان گل کشور بود و همچنان هم هست، شریک شدند، خیلی اندک‌تر است. درباره آن روزهای خرمشهر ما هم ایده‌های متنوعی داشتیم اما از همان ابتدا نگاهمان این بود که باید داستان زنانه باشد. تلاش کردیم داستان‌های متعددی از آن روزها را به صورت مکتوب، شفاهی، مستند و داستانی بخوانیم و بشنویم. در میان جست‌وجوها به مصاحبه‌ها و آدم‌هایی برخوردیم که به جای اینکه امدادگر و پرستار باشند یا نان بپزند و خیاطی کنند، تصمیم گرفته بودند بچنگند. در واقع داستان ریشه در واقعیتی دارد که از دل مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها و کتاب‌های خاطرات برآمده اما اینکه تا چه میزان با واقعیت‌های محض انطباق دارد، باید بگویم سعی کردیم غیرواقعی نباشد و دیگر اینکه محتمل باشد یعنی بتوانیم روایتی از آن را در واقعیت‌هایی که گفته، نوشته یا مصاحبه شده جست‌وجو کنیم. حال اینکه این دسته، چند نفر بوده، چه کارکنانه‌هایی داشته، هر کدام از شخصیتی واقعی وام گرفته شده یا حاصل تلاقی چندین شخصیت در دل یک کارکنان آمده از جمله مواردی است، که به نفع ماجراجویی‌های داستان، دستمان را باز گذاشتیم.

گمان من بیشتر از مردان است. با وجود اینکه زنان مواجهه مستقیمی با جنگ نداشتند اما چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم به لحاظ روانی و جسمانی آسیب بیشتری دیدند. مقایسه کنید در طول تاریخ در شهرهای اشغال شده آسیبی که به زنان رسیده بیشتر بوده یا مردان؟ حتی اگر شهری اشغال نشده و جنگ در مرز صورت گرفته، با زنان داشته باشیم و چه تمثیلی، آسیبی که زنان در طول تاریخ جنگ متحمل شدند به گمان من بیشتر است.

اما چرا سینمای ما که قاعدتاً باید آیینۀ تمام‌نمای جامعه و وضعیت روحی و روانی اجتماعی باشد، به زنان کمتر پرداخته است؟

اولین لیلیش این است که داریم آن را در سینمای جنگ جست‌وجو می‌کنیم. به هر حال سینمای جنگ در کشور ما سینمای خصوصی نیست، بخش خصوصی یا جرأت نمی‌کند یا پولش را ندارد یا امکانش را ندارد. چرا که سینمای جنگ متولی دارد و متولی اش هم دولت است. دولت به مفهوم عام مدنظر است. منظور ارکان دولت و ارکان حکومتی چه به لحاظ نظامی و سیاسی است. به لحاظ امکانات ساخت‌افزایی که یک سینماگر جنگ نیاز دارد باید دست به دامن نهادهای دولتی شود. در ادبیات با این مضامین و قیود تقریباً روبرو نیستیم. مضامین دیگری همچون بده‌بستان کم‌میان ادبیات می‌خواهم بگویم جنگ باعث می‌شود که در ساحت واقعیت و چه در ساحت مفهوم، وضعیت یا چهره یا حضور زنانه را کم‌رنگ و به چهره آشوب گرفته‌تر از همیشه رختخه مردانه تبدیل کند. آن آسیب



رہای این خاطرات در «دسته دختران»

علاوه بر مطالعه کتاب‌های «پوشن‌های مریم، فریبا طالش پور، «خانم اینجاست» گلستان جعفریان، «ساجی» بهناز ضرابی زاده، «گل سیمین» ناهید سلمانی، «در کوچه‌های خرمشهر» مریم شانکی، «صبح، فاطمه دوست کامی، سه جلد از «ستاره‌های بی نشان»، «پاپیز ۵۹» زهره سوده، «خانه کوچک زندگی بزرگ» مرتضی سرهنگی و «دا» اعظم حسینی، ده‌ها مصاحبه که به‌صورت فوری و تلفنی و اینترنتی با خانم‌هایی که آن دوران را گذراندند و با فعالیت‌های آن زمان مرتبط بودند از سوی خانم‌ها عابدین پژوهشگر پروژه انجام گرفت.

حمید نجفی راد از تجربه تدوین دومین فیلم منیره قیدی به «ایران» گفته است

نمایش شجاعت زنان در «دسته دختران»

«در ۸ سال جنگ زنانی بودند که در محور اصلی و دوشادوش مردان یا حتی جلوتر از آنها می‌جنگیدند و اسلحه به‌دست داشتند. مخاطبان سینما می‌توانند شجاعت این زنان را در «دسته دختران» ببینند.» این عبارات بخشی از صحبت‌های حمید نجفی‌راد تدوینگر فیلم سینمایی «دسته دختران» است که این روزها روی پرده سینماهای کشور است. او در گفت‌وگو با «ایران» با اشاره به اینکه پیشنهاد حضور در این فیلم سینمایی را در زمان همکاری در «ایلیق» ترکس آبیاز دریافت کرده، گفت: «اگرچه بسیار علاقه‌مند بودم در یک پروژه دفاع



برش

تهیه‌کنندگان به وجود بیاورند. همه اینها باعث شده ارتباط کم‌رنگ و لاغری میان سینما و ادبیات شکل بگیرد و ما نتوانیم از سرچشمه ادبیات برای سیراب کردن دنیای قصه‌گویی سینما و بویژه سینمای جنگ استفاده کنیم. نکته مهم دیگر اینکه به دلیل محدودیت‌های زیاد اساساً مسأله زنان هم مسأله ما در سینما نیست، یعنی فقط مربوط به حوزه جنگ نمی‌شود. در ادبیات می‌توانید به راحتی بنویسید اما در سینما در موارد این چنینی با محدودیت‌های بی‌شمار مواجه هستیم. می‌خواهم بگویم سینماگر دلش می‌خواهد تا جایی که ممکن است واقعیت‌ها را نشان دهد؛ حالا بخش‌هایی ممکن است بهانه‌جویی باشد ولی به هر حال دست سینماگر بسته‌تر از دست نویسنده و رمان‌نویس است.

خط اصلی قصه یعنی رساندن یک محموله مهمات به دست رزمندگان توسط گروهی از زنان، مهم است. چرا دختران باید آن را به خط مقدم ببرند آن هم در خرمشهری که هنوز مردانش حضور دارند و آن زاعه هم نزدیک است؟

یک جنبه واقع‌گرایانه دارد که می‌توانیم در مورد آن بحث کنیم و آن هم این است که آن زاغه زیر آتش دشمن است و به لحاظ نظامی سودی ندارد. وقتی شما با ارتشی روبرو هستید که فهم نظامی از اوضاع دارد، سبک و سنگین می‌کند و می‌گوید که اگر تعدادی از نیروهای ما بفرستیم تا کمی مهمات بیاورند و در جای دیگر از آن استفاده کنیم، ۷۰ درصد احتمال دارد که تلفات کمتری بدهیم اما در شرایط دیگر تحلیل نظامی می‌گوید ۱۰ نفر نیرویی که می‌فرستیم ممکن است ۹ نفرشان راز دست بدهم و بهتر است در جای دیگر بهره بیشتری ببرم، بنابراین بی‌خیالی زاعه‌ای می‌شود که استراتژی دشمن است. درباره عقلانی غیرقانونی بودن این تصمیم، فرماندهان نظامی کارگزارش ارتش می‌توانند نظر بدهند اما ما در داستان «دسته دختران» با چهار پنج دختر طرف هستیم که یکی دوتایشان در دوره نوجوانی اند. عقل چند نوجوان که از جنگ چیزی نمی‌دانند، تحلیل نظامی ندارند و تعلیم نظامی ندیده‌اند و فقط می‌خواهند کاری انجام دهند که در آن بخیه و سوزن و پاک کردن سبزی و درست کردن قورمه نباشد همین قدر قند می‌دهد. چند جوان و نوجوانی که دلشان می‌خواهد تفنگ به دست بگیرند و کاری ملموس برای دفاع انجام دهند، به خط مقدم می‌روند و برشان می‌گرداند و می‌گویند نپاز به جنگیدن شما نیست وقتی در رادیویی می‌شنوند که زاعه‌های در همین نزدیکی هستند که زیر آتش دشمن است و ممکن است هنوز در آن مهمات باشد وقتی می‌بینند کسی اقدامی نمی‌کند - چون صاحب‌نظران با تحلیل نظامی‌شان به این نتیجه رسیده‌اند - آنجا از دست رفته و سوخته است. می‌روند و آن کار را انجام می‌دهند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که باید بمانند و بچنگند و کاری کنند در آن لحظه تحلیل نمی‌کنند که اگر ما بنشینیم و طرفداری کنیم فرقی با جنگیدن ندارد. آنها گفته‌اند که طرفدار زیاد است، جنگجو کم است، من می‌خواهم بچنگم، سیمین در جایی می‌گوید که اگر شما اهل جنگیدن نیستید من خودم تنها می‌روم و می‌جنگم. خانم کمایی شاید احساس مسئولیتی می‌کند که همه چیز را می‌گذارد و به دنبال آن می‌رود، چون می‌ترسد.

ریشه در واقعیتی دارد که از دل مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها و کتاب‌های خاطرات برآمده است

شخصیت سیمین با بازی فرشته حسینی خیلی امروزی است. به نظر می‌رسد بیشتر کارگردان امروزی دارد. آیا در تحقیقات در آن دوره به چنین مواردی برخورد کرده‌اید؟

بله شخصاً یکی دومورد این طوری دیده‌ام البته نه به این مفهوم که هرچه برای سیمین قصه ما اتفاق می‌افتد

آنها هم تجربه کرده باشند بلکه حضور شخصیت‌های مشابه اوست. واقعاً دسته‌های دخترانه و زنانه داشته‌ایم و تفوق و برتری هم با زنانی بوده که محجبه بوده‌اند چون به نوعی این دسته‌ها برآمده از دسته‌های مذهبی بود. مسأله مقاومت و اعتقادات قلبی برای دفاع از یک کشور، از یک انقلاب و از یک جهان بینی بود. هم چپ‌ها، هم راست‌ها و هم میانه‌روها و هم مذهبی‌ها و کمتر مذهبی‌ها در آن دوره به این اعتقاد داشتند که متجاوز را باید به هر طریقی راند. در خاطره بچه‌های ارتش یا نیروهای مردمی بارها و بارها شنیده‌ایم که برای آن که جنازه یک دختر در وضعیت نادرست آنجا نماند کشته دادیم فرقی هم نمی‌کرد که از کدام قبيله باشند؛ عرب یا فارس و لرو ترک، از اقلیت باشند یا مسلمان.

فیلم پنج شخصیت اصلی دارد که هر کدام به نوعی نماینده‌های مختلفی از جامعه هستند. شما انگیزه آنان برای خودداری از ترک شهر را دفاع می‌نامید اما به نظر می‌رسد انگیزه هر کدام‌شان از دیگری متفاوت است. انگیزه فرشته (هدی زین‌العابدین) و سیمین (فرشته حسینی) به خاطر عشق و مینهن دوستی قابل باور است اما هدف خانم کمایی (نیکی کریمی) یا وجهیه (پانته‌آپناهی‌ها) که انگیزه یکی انتقام و دیگری گریز از خانه است، بیشتر خودکشی به نظر می‌رسد تا دفاع از مینهن.

پیش از هر چیز ارجاع‌تان می‌دهم به فیلم «هفت سامورایی». در آغاز داستان آیا انگیزه هر یک از این هفت دلاور و جنگجو، دفاع از مردم آن شهر و سرزمین است؟ خیر. وقتی می‌خواهیم داستانی را تعریف کنیم هر کارکنان باید ویژگی‌های منحصر به فرد خودش را داشته باشد که آن را از کارکنان دیگر متفاوت کند و گرنه حق نداریم دو کارکنان ایجاد کنیم، همان یک کارکنان کافی است. زنان و دختران قصه ما دسته نمی‌شوند مگر در انتهای قصه؛ یعنی این چند نفر باید در پایان و در ذهن مخاطب تبدیل به دسته شوند. در ابتدا چهار و پنج نفر هستند و تک‌تک‌شان یک انگیزه شخصی دارند و در طول ماجرا این انگیزه شخصی وضعیت عام و عمومی پدید می‌آید. برداشت ما از

به هر حال با مرور کلی بر همین مستندها و کتاب پی می‌برید که این تصاویر از واقعیت دور نیستند و تا اندازه‌ای با آن انطباق دارند. حالا یک جاهایی فشرده و در صحنه‌هایی اغراق شده و به فراخور فرم کارگردانی نرم‌تر شده‌اند ولی نکته اساسی این است که ما گاهی فراموش می‌کنیم که دشمن می‌خواسته این شهر را بگیرد، آن هم به هر قیمتی و تلاش مهم نبوده که بقدر ویرانی به وجود بیاورد و آدم‌ها زیر ششور را به سادگی از دست نمی‌دادیم! هزاران نفر ایستادند و با جنگ و دندان جنگیدند ولی نتوانستند مقاومت کنند، چون حجم آتش عراق سهمگین، دردناک و فاجعه‌آمیز بود و ما چاره‌ای نداریم جز اینکه وقتی از مقاومت حرف می‌زنیم بخشی از میزان وحشت‌آوری این هجوم را نمایش بدهیم.

ارجاع به رمان سوشون در چند جای فیلم در جمله صحنه پایانی با خواندن جمله‌های پایانی رمان بر فضای مینمایی بود؛ شباهت نماتیک با فضاهای ماجراجویی...

در فیلمنامه‌ای که ما طراحی کردیم چنین چیزی وجود نداشت. احتمالاً در بازنویسی توسط سازان بیان یا خود خانم قیدی اضافه شده است. در واقع انگار اینجا بیشتر صدای پای کارگردان است و می‌خواهد نمایش بدهد که این وضعیت می‌تواند برای همیشه ادامه داشته باشد.



نرمال گرفته می‌شد و این دو حالت باید به انسجام می‌رسید. من پیش از «دسته دختران» با منیر قیدی کار نکرده بودم اما با سامان لطفیان فیلمبرداری داشتیم و دست هم را خوب می‌خواندیم. از سویی دیگر منیر قیدی نیز کارگردانی، کاربلد و واقف به کارش بود که به ما اعتماد می‌کرد. او با اشاره به اینکه «دسته دختران» در حوزه تدوین همان چیزی بود که به نوعی آرزوی ما داشته، گفت: «شاید برایتان جالب باشد بدانید که من تدوین را کاری زنانه می‌دانم چون تدوینگر در کنار کارگردان خالق محسوب می‌شود. به نوعی حضور قیدی و نگاه زنانه‌اش تجربه جالبی برایم در فضای جنگ بود.»

در میان جست‌وجوها به مصاحبه‌ها و آدم‌هایی برخوردیم که به جای اینکه امدادگر و پرستار باشند یا نان بپزند و خیاطی کنند، تصمیم گرفته بودند بچنگند. در واقع داستان ریشه در واقعیتی دارد که از دل مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها و کتاب‌های خاطرات برآمده است

اولین لیلیش این است که داریم آن را در سینمای جنگ جست‌وجو می‌کنیم. به هر حال سینمای جنگ در کشور ما سینمای خصوصی نیست، بخش خصوصی یا جرأت نمی‌کند یا پولش را ندارد یا امکانش را ندارد. چرا که سینمای جنگ متولی دارد و متولی اش هم دولت است. دولت به مفهوم عام مدنظر است. منظور ارکان دولت و ارکان حکومتی چه به لحاظ نظامی و سیاسی است. به لحاظ امکانات ساخت‌افزایی که یک سینماگر جنگ نیاز دارد باید دست به دامن نهادهای دولتی شود. در ادبیات با این مضامین و قیود تقریباً روبرو نیستیم. مضامین دیگری همچون بده‌بستان کم‌میان ادبیات می‌خواهم بگویم جنگ باعث می‌شود که در ساحت واقعیت و چه در ساحت مفهوم، وضعیت یا چهره یا حضور زنانه را کم‌رنگ و به چهره آشوب گرفته‌تر از همیشه رختخه مردانه تبدیل کند. آن آسیب

اما چرا سینمای ما که قاعدتاً باید آیینۀ تمام‌نمای جامعه و وضعیت روحی و روانی اجتماعی باشد، به زنان کمتر پرداخته است؟

اولین لیلیش این است که داریم آن را در سینمای جنگ جست‌وجو می‌کنیم. به هر حال سینمای جنگ در کشور ما سینمای خصوصی نیست، بخش خصوصی یا جرأت نمی‌کند یا پولش را ندارد یا امکانش را ندارد. چرا که سینمای جنگ متولی دارد و متولی اش هم دولت است. دولت به مفهوم عام مدنظر است. منظور ارکان دولت و ارکان حکومتی چه به لحاظ نظامی و سیاسی است. به لحاظ امکانات ساخت‌افزایی که یک سینماگر جنگ نیاز دارد باید دست به دامن نهادهای دولتی شود. در ادبیات با این مضامین و قیود تقریباً روبرو نیستیم. مضامین دیگری همچون بده‌بستان کم‌میان ادبیات می‌خواهم بگویم جنگ باعث می‌شود که در ساحت واقعیت و چه در ساحت مفهوم، وضعیت یا چهره یا حضور زنانه را کم‌رنگ و به چهره آشوب گرفته‌تر از همیشه رختخه مردانه تبدیل کند. آن آسیب



رہای این خاطرات در «دسته دختران»

علاوه بر مطالعه کتاب‌های «پوشن‌های مریم، فریبا طالش پور، «خانم اینجاست» گلستان جعفریان، «ساجی» بهناز ضرابی زاده، «گل سیمین» ناهید سلمانی، «در کوچه‌های خرمشهر» مریم شانکی، «صبح، فاطمه دوست کامی، سه جلد از «ستاره‌های بی نشان»، «پاپیز ۵۹» زهره سوده، «خانه کوچک زندگی بزرگ» مرتضی سرهنگی و «دا» اعظم حسینی، ده‌ها مصاحبه که به‌صورت فوری و تلفنی و اینترنتی با خانم‌هایی که آن دوران را گذراندند و با فعالیت‌های آن زمان مرتبط بودند از سوی خانم‌ها عابدین پژوهشگر پروژه انجام گرفت.

علاوه بر مطالعه کتاب‌های «پوشن‌های مریم، فریبا طالش پور، «خانم اینجاست» گلستان جعفریان، «ساجی» بهناز ضرابی زاده، «گل سیمین» ناهید سلمانی، «در کوچه‌های خرمشهر» مریم شانکی، «صبح، فاطمه دوست کامی، سه جلد از «ستاره‌های بی نشان»، «پاپیز ۵۹» زهره سوده، «خانه کوچک زندگی بزرگ» مرتضی سرهنگی و «دا» اعظم حسینی، ده‌ها مصاحبه که به‌صورت فوری و تلفنی و اینترنتی با خانم‌هایی که آن دوران را گذراندند و با فعالیت‌های آن زمان مرتبط بودند از سوی خانم‌ها عابدین پژوهشگر پروژه انجام گرفت.